

خبرها

مسئله تعقل در حکمت متعالیه

مهر : نشست «مسئله تعقل در حکمت متعالیه صدرالمناهلین» سه شنبه ۲۶ اردیبهشت در دانشگاه تربیت مدرس برگزار می شود. این دومین دوره همایش های تخصصی گروه فلسفه و حکمت دانشگاه تربیت مدرس است که در نیم سال دوم سال تحصیلی ۸۵–۱۳۸۴ برگزار می شود. در پنجمین نشست امسال دکتر محسن کدیور استاد فلسفه دانشگاه تربیت مدرس سخنرانی می کند. این نشست از ساعت ۱۰ تا ۱۲ در سالن استاد شکویی ، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس برگزار خواهد شد.

مهر

تحلیل موسیقی رساله شقای ابن سینا
مهر : از سوی موزه ملی تاریخ علوم پزشکی نشست «تحلیل موسیقی رساله شقای ابن سینا» با حضور دکتر هما سادات افسری، سومین نشست از سلسله نشست های موزه ملی تاریخ علوم پزشکی، ۲۸ اردیبهشت ماه ساعت ۱۰ صبح برگزار می شود. این نشست در خیابان امیرآباد شمالی، خیابان شانزدهم، کوچه مدرسه، موزه ملی تاریخ علوم پزشکی برگزار می شود. موزه ملی تاریخ پزشکی در نظر دارد در سال جاری ۳۹ نشست درباره اخلاق و تاریخ پزشکی برگزار کند.

مهر

جالش های اسلام هراسی در دانمارک

مهر : در پی انتشار کاریکاتورهای موهن درباره پیامبر اسلام (ص) در دانسمارک، هم‌مایش یک‌روزه اسلام‌هراسی شنبه ۲۳ اردیبهشت‌ماه در کپنهاگ برگزار شد. به نقل از اسلام آن لاین، همایش «اسلام‌هراسی: معضلی در غرب» در راستای بررسی راه‌های احترام و درک دوجانبه میان اسلام و سایر ادیان امروز برگزار خواهد شد. این همایش امروز از سوی کانال اسلام برگزار شد و علما، مقامات رسمی اروپا و اصحاب رسانه‌ها در آن حضور داشتند. کن یولیگستون شهردار لندن، جمال بدوی، جهاد الفرائی رئیس شورای اسلامی دانمارک، شیخ‌احمد ابولبان رئیس جامعه اسلامی دانمارک، هان باب هاوک نخست وزیر سابق استرالیا و پرنس آلرد از لیختن اشتاین از شرکت‌کنندگان مطرح این همایش محسوب می شوند. این همایش بزرگترین گردهمایی با حضور مسلمانان شی از انتشار دواژه کاریکاتور موهن درباره حضرت محمد(ص) از سوی روزنامه یولندپستن است. شرکت‌کنندگان در این همایش به بررسی راه‌های غلبه بر بی اطلاعاتی از اسلام و مسلمانان پرداختند، موضوعی که نتیجه آن به اسلام‌هراسی در غرب می‌انجامد، مقالات بسیاری درباره جایگاه مسلمانان در غرب و اسلام‌هراسی در این همایش ارائه شد. موضوع یکی از این مقالات بررسی علل در نظرگیری اسلام به عنوان تهدید علیه غرب و دیگری به بررسی اسلام و صلح در زندگی پیامبر رحمت و نور اسلام(ص) اختصاص داشت. نمایش یک فیلم مستند درباره اسلام‌هراسی در سه سال‌های گذشته از دیگر برنامه‌های این همایش یکی‌روزه بود. گزارش فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر هلسنیککی به ما مارس سال گذشته منتشر شد نشان می‌دهد اقلیت‌های مسلمان اروپا با روند رو به رشد بی‌اعتمادی، خصومت و تبعیض از زمان حملات یازدهم سپتامبر تاکنون مواجه بوده‌اند. دیرکل سازمان ملل متحد نیز پیش از این هشدار داده بود که اسلام‌هراسی چالش‌هایی را برای انسان‌دردم سراسر دنیا ایجاد می‌کند. چندی پیش یکی از مقامات اتحادیه اروپا از حذف عبارات و واژه‌های موهن درباره اسلام از واژه‌نامه تازه اتحادیه اروپا خبر داد که با هدف مبارزه با اسلام‌هراسی و ارائه تصویر حقیقی دین اسلام که توسط تروویست‌ها به یغما رفته، صورت می‌گیرد.

مهر

استفاده از تحارب متفکران جهان اسلام در زمینه روش‌شناسی نظریه پردازی

مهر : در سومین جلسه کمیته حوزوی هیات حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره که صبح امروز برگزار شد بر استفاده از تجارب متفکران جهان اسلام در زمینه روش‌شناسی نظریه‌پردازی تأکید شد. در این جلسه که در محل معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم و با حضور معاونان موسسات عالی حوزوی برگزار شد، در خصوص راه‌های اطلاع‌رسانی تخصصی درباره کرسی‌های علمی و نیز ساماندهی مطالعه بر روی روش‌شناسی نظریه‌پردازی بحث و تبادل‌نظر گردید. همچنین در این جلسه بر ضرورت استفاده از آثار و تجارب متفکران جهان اسلام در زمینه روش‌شناسی نظریه‌پردازی در عرصه علوم و معارف اسلامی تأکید شد. در ملاقات دبیر هیات حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره با دکتر موسوی موحدی معاون پژوهشی دانشگاه تهران، درباره توسعه تعاملات این هیات و دانشگاه تهران به منظور گسترش کمی و کیفی کرسی‌های نظریه‌پردازی در کشور تبادل‌نظر صورت گرفت. هیات حمایت با کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره با کمیسیون ویژه‌ای که به همین منظور در معاونت پژوهشی دانشگاه تهران با عنوان «کمیسیون نظریه‌پردازی و معرفی نظریه‌پردازان ایرانی به مجامع آکادمیک بین‌المللی، تأسیس شده است، همکاری منظم خواهد داشت.

مهر

نشست «استدلال‌های غیر قیاسی»

مهر : نشست «استدلال‌های غیرقیاسی» سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت در دانشگاه علامه طباطبائی برگزار می‌شود. در ادامه سلسله سمینارهای گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، این هفته دکتر فرشته نباتی، عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران، درباره «استدلال‌های غیرقیاسی» سخنرانی می‌کند. این نشست روز سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت‌ماه از ساعت ۱۳ تا ۱۵ در سالن شهیدمطهری دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی واقع در بزرگراه چمران، آید مدیریت، خیابان بیست‌وششم علامه طباطبائی (جنوبی) برگزار می‌شود.

از افلاطون تا روزگار حاضر، کلمه واحدی وجود دارد که دغدغه فیلسوفان در رابطه با سیاست را متبلور می‌سازد: «عدالت». پرسشی را که فیلسوف خطاب به فیلسوف طرح می‌کند می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد: آیا یک سیاست عادلانه می‌تواند وجود داشته باشد؟ یا، سیاسی که در حق تفکر، «عدالت» روا دارد؟

نقطه عزیمت ما باید این نکته باشد: بی‌عدالتی واضح است، عدالت ناواضح است. آن کسی که از بی‌عدالتی رنج می‌برد، گواه و شاهدی انکارناپذیر [بر وجود بی‌عدالتی] است. اما چه کسی بر عدالت گواهی می‌دهد؟ آنچه هست نوعی حس بی‌عدالتی است؛ رنج، شورش. لیکن هیچ چیز، چه در قالب نمایش و چه احساس، نمی‌تواند نشانی از عدالت به‌دست دهد. پس آیا باید به گفتن این سخن بسنده کرد که عدالت صرفاً فقدان بی‌عدالتی است؟ آیا عدالت همان سویه خشتی و تهی کی نفی مضاعف است؟ من این‌طور فکر نمی‌کنم. همچنین نمی‌توانم چنین تصویری داشته باشم که بی‌عدالتی بناسست متعلق به قلمرو امر محسوس و ملموس، تجربه یا امر ذهنی باشد؛ در مقابل، عدالت متعلق به قلمرو امر معجزی، عقل یا امر عینی. بی‌عدالتی در حکم بی‌نظمی یا اغتشاش بی‌واسطه آن چیزی نیست که نظم آرمانی‌اش بناسست عدالت باشد.

«عدالت» کلمه‌ای متعلق به فلسفه است، دست‌کم وقتی معنای حقوقی آن را که یک‌سر به پلیس و قاضی ربط پیدا می‌کند، کنار بگذاریم، و به‌واقع باید هم چنین کنیم. اما این کلمه متعلق به فلسفه مبتنی بر یک شرط است: سیاست. زیرا فلسفه قادر نیست حقایقی را که بر آنها گواهی می‌دهد، در جهان بیرون تحقق بخشد. حتی افلاطون نیز می‌داند که اگر بناسست عدالت در کار باشد، فیلسوف باید حاکم باشد، اما امکان این حکومت، خود به‌هیچ‌رو وابسته به فلسفه نیست. این امر به شرایطی بستگی دارد که تقلیل‌ناپذیر و مستقل باقی می‌ماند. ما چیزی را «عدالت» می‌نامیم که فلسفه به‌یاری‌اش حقیقت ممکن یک سیاست را توصیف می‌کند. چنان‌که می‌دانیم، اکثریت چشمگیر سیاست‌ها با عدالت هیچ سروکاری ندارند. آنها آمیزه‌ای از زنده از قدرت و عقاید را سازمان می‌دهند. ذهنیتی که آنها را به تحرک وامی‌دارد مبتنی بر مطالبه و کینه‌توزی است، ذهنیتی درگیر قبیله‌گری و بانبدازی، نهیلیسم انتخاباتی و رقابت کورکورانه جماعت‌ها و گروه‌ها. فلسفه چیزی برای گفتن درباره چنین سیاستی نیست، زیرا فلسفه فقط به خود تفکر فکر می‌کند. اما این سیاست‌ها خود را مصادرات در مقام نالاندهایی‌ها یا فقدان تفکر عرضه می‌کنند. یگانه عنصر ذهنی یا سوبژکتیوی که برای این قبیل جهت‌گیری‌های سیاسی اهمیت دارد، عنصر منفعت است. برخی سیاست‌ها در تاریخ بوده‌اند که پیوند و نسبتی با حقیقت نداشته‌اند یا خواهند داشت، پیوند با نوعی حقیقت مبتنی بر امر جمعی در کل. اینها تلاش‌های ناچیز و اغلب کوتاه‌مدتی بودند، اما فقط همین تلاش‌هايند که می‌توانند شرایط لازم برای فکرتکردن فلسفه را فراهم سازند.

این پره‌ها یا صحنه‌های سیاسی در حکم موارد منحصربه‌فرد یا «کینه»[singularity] اند؛ آنها سرنوشتی را رقم نمی‌زنند یا تاریخی غظیم و به‌یادماندنی‌ای برنمی‌سازند. لیکن فلسفه می‌تواند خصیصه‌ای مشترک را میان همه این پره‌های سیاسی برجسته سازد. این خصیصه عبارت است از این‌که آنها از مردمانی که خود به ایشان متعهدند چیزی نمی‌خواهند مگر [پایبندی به] انسانیت ژوژیک یا عام و پیگیرانه‌شان. این سیاست‌ها، در اصول کش خویش، هیچ حسایی برای خاص یا جزئی بودن منافع بازمی‌کنند.

دراینجا «برابری» بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ برابری بدین معناست که یک فاعل سیاسی صرفاً به لطف توانایی یا قابلیت مشخصا انسانی‌اش باززمانی و معرفی می‌شود. منفع در حکم یک قابلیت مشخصا انسانی نیست. تمام موجودات زنده از منافع خویش به‌منزله ضرورتی برای بقا حفاظت می‌کنند. اما آن قابلیت که مشخصاً انسانی است قابلیت تفکر است، و تفکر چیزی نیست مگر همان چیزی که به‌واسطه آن، یک حقیقت بر حیوان بشری فائق می‌آید و آن را دیرمی‌نوردد. بنابراین، یک جهت‌گیری سیاسی فقط زمانی ارزش تسلیم‌کردن خویش به فلسفه، آن‌هم در قالب ایده «عدالت»، را دارد که اصل موضوعه با آکسیوم عام و یکتایش چنین باشد: مردم فکر می‌کنند، مردم ظرفیت حقیقت را دارند. وقتی سن ژوست [ژاکوبین‌ها، در انقلاب فرانسه] در برابر مجلس در آوریل ۱۷۹۴، آگاهی همگانی را تعریف می‌کرد، آنچه به‌واقع در سر داشت دعوی سراپا برابری طبانه به ظرفیت یا قابلیت حقیقت بود: «باشد که شما واجد آگاهی همگانی گردید، زیرا تمامی قلوب از حیث [ظرفیت] احساسات معطوف به نیک و بد با یکدیگر برابرند، و این آگاهی متشکل‌کننده در گرایش مردمان به‌جهت خیر همگانی. «همین اصل را می‌توان طی یک برهه سیاسی کاملاً متفاوت در انقلاب فرهنگی چین نیز یافت: به‌طور مثال، در حکم شانزده‌نکته‌ای ۸ آگوست ۱۹۶۶: «بگذارید توده‌ها خود را در این جنبش انقلابی عظیم تربیت کنند، بگذارید خودشان تعیین کنند چه چیزی عادلانه است، و چه چیزی نیست.

بدین‌سان یک جهت‌گیری سیاسی به‌شرطی مبین حقیقت است که استوار بر اصل برابری طبانه قابلیت یا ظرفیت تشخیص امر عادلانه و امر خیر باشد: فلسفه این دو مورد را در قالب نوعی ظرفیت جمعی برای حقیقت می‌فهمد. ذکر این نکته بسیار مهم است که «برابری» به هیچ نوع امر عینی ارجاع نمی‌دهد. مسئله بر سر نوعی برابری منزلت، برابری درآمد، برابری کارکرد، و حتی پوشش برابری طبانه قرارداده‌ها و اصلاحات نیست. برابری در حکم امری سوبژکتیو است. برابری فقط در نسبت با آگاهی همگانی نزد سن ژوست، یا در نسبت با جنبش سیاسی توده‌ای نیزد ماثو تسه تونگ وجود دارد. این چشم‌برابری به‌هیچ‌رو معادل طرح و برنامه‌ای اجتماعی نیست. از آن بیش، هیچ سروکاری با امر اجتماعی ندارد. این برابری در حکم اصل یا قاعده‌ای سیاسی، نوعی دستورالعمل است. برابری سیاسی آن چیزی نیست که ما خواستارام می‌شویم یا برایش برنامه می‌ریزیم، بلکه آن چیزی است که ما در پرتو رخداد، در اینجا و اکنون، به‌منزله آنچه هست، و نه به‌منزله

الان پیشینه

مقاله‌ای از آلن بدیو در باره رابطه فلسفه و سیاست

عدالت، سیاست، دولت

ترجمه : امید مهرگان



مهر

یادداشت مترجم: پیش از این در یکی دو سال گذشته، از و درباره آلن بدیو، فیلسوف فرانسوی معاصر، نوشته‌هایی را در این صفحه خواندید که مهمترین‌شان گزارش سخنرانی مراد فراهیو در تابستان سال گذشته با عنوان «آلن بدیو و رخداد حقیقت» بود. هرچند مقاله حاضر را می‌توان به‌عنوان متنی مستقل خواند، اما آشنایی با باخ فکری و استراتژی فلسفی – سیاسی بدیو پیش فرض گرفته شده است. بدیو بیان روشن و صریحی دارد که از این حیث شبیه اعلامیه‌ها و جزوه‌های سیاسی / انقلابی است (و البته هیچ ربطی هم به «ساده‌نویسی» پوپری ندارد). در زمانه ظهور دوباره گفتارهای برابری طلب، آن‌هم عمدتاً از نوع دولتی و سرمایه‌سالارانه‌اش، مقاله حاضر بسیار گراست. بدیو در این نوشته کلمه عدالت (و نه ترجیحاً «مفهوم» عدالت) را، از یک سو، از شر لفاظی‌های آکادمیک و مدرسی نجات می‌دهد و از سوی دیگر آن را از نوع دولتی‌اش متمایز می‌سازد. احتمالاً مهمترین نکته این مقاله همان سواکردن حساب «عدالت» و «برابری» از هر نوع «برنامه‌ریزی» کوتاه‌مدت و درازمدت است. زیرا عدالت مادامی که به‌مثابه طرح و برنامه‌ای اجتماعی معرفی شود که بناسست توسط دولت در آینده‌ای دور و البته فعلاً برای قشری خاص تحقق یابد، پیوند خود را با سیاست به‌معنای دقیق کلمه از دست می‌دهد و به ابزاری برای بی‌عدالتی بدل می‌گردد. البته دولت نیز عموماً فقط از «حس بی‌عدالتی» مردم سود می‌جوید. گفتار دولت استوار بر فقدان عدالت است، زیرا به‌قول بدیو، عدالت را نمی‌توان نشان داد، بلکه فقط بر بی‌عدالتی است که می‌توان به‌روشنی گواهی داد، و این کار را هم مسلماً قربانیان بی‌عدالتی خیلی بهتر انجام می‌دهند تا پائیان آن.

سیاست‌رهایی، یا هر سیاست دیگری که اصل موضوعه برابری طبانه را تحمیل می‌کند، معادل نوعی تفکر در مقام عمل [in actu] است. تفکر همان شیوه یا حالت خاصی است که به‌واسطه آن یک جانور انسانی توسط حقیقت، مغلوب و دنوردیده می‌شود. در متن این قسم بدل‌شدن به سوژه [subjectivisation]، فرد از مرزهای منفعت فراتر می‌رود، طوری که خود فرآیند سیاسی نیز [نستت به منافع] بی‌اعتنا می‌شود. در نتیجه، همان‌گونه که تمام صحنه‌ها یا برهه‌های سیاسی مورد علاقه فلسفه نشان‌گر آنند، دولت در متن چنین فرآیندی، ضرورتاً عاجز از تشخیص یا بازشناسی هر آن چیزی است که فراخور و مناسب این فرآیند است. دولت، در هستی‌اش، به عدالت بی‌اعتناست. در مقابل، هر سیاستی که معادل نوعی تفکر در مقام عمل است، به‌نسبت نیرو و سرخشی‌اش، دردرس‌های جدی‌ای برای دولت به‌وجود خواهد آورد. به همین دلیل است که حقیقت سیاسی همواره در دوره‌های ناآرامی و مرارت ظهور می‌کند. از این امر چنین برمی‌آید که عدالت، بس به‌دور از آن‌که یکی از مقولات ممکن متعلق به نظام دولتی یا اجتماعی باشد، همان چیزی است که اصول دست‌اندرکار در گسست و بی‌نظمی را نامگذاری می‌کند. حتی ارسطو نیز که تمام هدفش نوعی خیال ثبات سیاسی است، در ابتدای کتاب هفتم «سیاست» اعلام می‌کند: «عموماً آن جویندگان عدالت‌اند که در هنگام شورش سر برمی‌آورند. با این حال، تلقی ارسطو همچنان تلقی‌ای دولتی است؛ تصور او از برابری تصویری تجربی، عینی و مبتنی بر تعریف است. اما گزاره سیاسی تصدیق‌پذیر فوق‌یابد چنین می‌بود: گزاره‌های سیاسی حامل حقیقت در غیاب هر نوع دولت و نظم اجتماعی سبررمی‌دارند. اصل موضوعه برابری طبانه پنهن‌ا، با دولت جور درنمی‌آید و ناهمگن است. بنابراین همواره در هنگام ناآرامی و بی‌نظمی‌ای است که دعوی سوبژکتیو به برابری اقامه می‌شود. آنچه فلسفه «عدالت» می‌نامدش نظم سوبژکتیو حاصل از یک اصل موضوعه را مصادره‌ای است. نظمی مستقر در بطن بی‌نظمی اجتناب‌ناپذیری که دولت استوار بر منافع، دقیقاً به‌واسطه همان نظم، در معرض آن قرار می‌گیرد. سخن‌گفتن به‌شیوای فلسفی در باب عدالت، در اینجا و اکنون، نهائناً معادل چیست؟ نخست باید بدانیم به کدام یک از سیاست‌های تیکن [یا استوار بر امر تیکن و مفرد] توسل جویم؛ یعنی کدام‌شان ارزش آن را دارند که بگوئیم تفکر مختص به آنها را از طریق ذخایر دستگاه فلسفی مصادره کنیم، دستگاهی که یکی از اجزایش همان کلمه «عدالت» است. در جهان آشفته و آشوبناک امروزی، این کار ساده‌ای نیست، جهانی که در آن به‌نظر می‌رسد سرمایه بر پایه ضعیف فایده‌پروری یا عدالت تکیه است، و آنچه هست –

تحت عنوان «سیاست‌واحد» – به‌طرز فلاکت‌باری با «آنچه می‌تواند باشد» درآمیخته است. تشخیص آن صحنه‌ها یا وضعیت‌های سیاسی نادری که به‌واسطه‌شان یک حقیقت سیاسی ساخته می‌شود، بی‌آن که تبلیغات حکومت پارلماناریستی سرمایه‌سالار دلسردشان کند، خود در حکم یکی از تمرینات مستمر تفکر است. از آن هم دشوارتر، تلاش برای وفادارماندند– آن‌هم در قلب نظام «سیاست‌ورزی» – به‌نوعی اصل موضوعه برابری طبانه، و یافتن گزاره‌هایی است که فراخور این عصر حاضر باشند. دوم این که، مسئله بر سر مصادره فلسفی سیاست‌های مورد نظر است، حال چه این جهت‌گیری‌های سیاسی متعلق به گذشته باشند و چه متعلق به حال. بنابراین با

وظیفه‌ای مضاعف روبه‌رویم: ۱– بررسی گزاره‌ها و دستورالعمل‌هاشان به‌منظور کشف آن هسته برابری طبانه‌ای که حامل دلالتی کلی و جهانشمول است. ۲– دگرگون‌ساختن مقوله ژوژیک یا عام و فراگیر «عدالت» ازطریق گذاردن آن به محک آزمون گزاره‌های مفرد؛ و سرانجام، مسئله‌نشان‌دادن این است که مقوله عدالت، که بدین‌سان دگرگون گشته، معرف سیمای معاصر یک سوژه سیاسی است؛ و به‌علاوه، نشان‌دادن این‌که، دقیقاً به یاری چنین سیمایی است که فلسفه، به‌لطف نام خویش، ثبت و ادغام آن چیزی را که عصر ما در ابدیت بدان تواناست، تضمین می‌کند.

سوژه سیاسی نام‌های متعددی دارد: مثلاً «شهروند»، نه در معنای یک رأی‌دهنده یا عضو انجمن شهر، بلکه در آن معنایی که انقلاب فرانسه به این کلمه داد؛ همچنین نام‌هایی نظیر «انقلابی حرفه‌ای» و «فعال منشأ قدرت مردمی» وجود دارد. بی‌شک ما در عصری به‌سر می‌بریم که این نام با درهواس‌ت، در عصری که «این نام سوژه باید یافت شود.» به بیان دیگر، هرچند ما تاریخی ولو ناپویسته و بدون فلسفه، عبارت است از تصرف رخداد حقایق، است، اما هنوز به‌وضوح نمی‌دانیم این کلمه امروزه معرف چیست. البته در معنایی انتزاعی می‌دانیم معرف چیست، زیرا «عدالت» همواره بر مصادره فلسفی یک اصل موضوعه برابری طبانه دلالت دارد. اما این انتزاع بی‌فایده است. زیرا وظیفه فلسفه عبارت است از تصرف رخداد حقایق، نبودگی‌شان، و خط سیر متزلزل‌شان. آنچه فلسفه را درمقام ساحت جمعی و مشترک تفکر به‌جانب ابدیت سوق می‌دهد، مفهوم نیست، بلکه فرآیند تیکن و مفرد یک حقیقت است. فقط در نسبت با عصر تاریخی «خودش» است که فلسفه می‌کوشد به این نتیجه‌رسد که آیا فرضیه «بازگشت ابیدی» می‌تواند بدون رسوایی و سرخسگری مورد پشتیبانی قرار گیرد یا نه. آیا موقعیت کنونی جهت‌گیری‌های سیاسی به‌گونه‌ای است که فلسفه بتواند مقوله عدالت را به کار اندازد؟ آیا در اینجا خطر آن نیست که همه چیز را باهم خلط کند، و دست به بازتولید ادعای ریاکارانه و مبتذل حکومت‌ها برای تحقق عدالت زند؟ حال که ما شاهد خیل «فیلسوفان»ی هستیم که درتلاش‌اند تا طرح‌ها و شاکله‌های دولتی بی‌بهره‌از هر نوع تفکر را مصادره کنند. نظیر: اروپا، دموکراسی به‌معنای پارلماناتاریسم سرمایه‌سالار، آزادی در معنای [براز] عقیده صرف، یا انواع ناسیونالیسم‌های شرم‌آور؛ در حال که می‌بینیم فلسفه بدین‌سان پیش پای بت‌های روزگار به زانو می‌افتد، پس لازم وجود ادعای بدبینی به‌وضوح قابل فهم است. اما گذشته از این همه، شرایط تحقق فلسفه همواره دشوار بوده است. به‌سبب در نظر نداشتن این شرایط، کلمات فلسفه همواره مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند و وارونه شده‌اند. در این قرن [بسیتم]، برهه‌های سیاسی فشرده و پرحرارتی وجود داشته است. این برهه‌ها پیروان وفاداری داشته‌اند.

فروپاشی دولت‌های سوسیالیستی خود‌واحد جنبه‌ای مثبت است. یقیناً این فروپاشی‌ای صرف و ساده بود؛ هیچ نوع سیاسی، که ارزش نام‌بردن داشته‌باشد، کوچک‌تر از نقشی از آن ایفا نکرد. و از آن زمان به بعد، این خلاء سیاسی هیچ‌گاه دست از زایش هیولاها برنداشته است. لیکن این دولت‌های تروریستی تجسم‌بخش افسانه تمام‌عیار عدالتی بودند که صلابت و سختی یک جسم را داشت، عدالتی که شکل گونه‌ای طرح و برنامه حکومتی را به‌دو گرفت. این فروپاشی بر بی‌معنایی این قسم باززمانی [توسط دولت] شهادت‌دار است. این فروپاشی به‌واقع عدالت و برابری‌را از شر هر نوع تجسم خیالی رها می‌سازد، آنها را به هستی خویش برمی‌گرداند، هستی‌ای فرار و در عین حال مقاوم و لجوج، وجودی که عثانش به دست خویش است و تفکرش نیز بر مبنای، و در جهت، آن آجمعی عمل می‌کند که در چنگک حقیقت است. فروپاشی دولت‌های سوسیالیستی به ما می‌آموزد که راه‌های سیاست برابری طبانه از خلال قدرت نمی‌گذرد، بلکه مسئله بر سر نوعی تعین‌بخشی سوبژکتیو درون‌ماندگار است، نوعی اصل موضوعه متعلق به جمع. هرچه باشد، از افلاطون و ماجراجویی‌های دیموکراسی در سیسیل گرفته تا روابط متعل میان هگل و ناپلئون، و انحرافات موقتی هایدگر، بی‌آن‌که تظاهر جنون‌آمیز نیچه در مورد «به دو نیم کردن تاریخ جهان» را از قلم ببیندازیم، همه چیز گواه آن است که این تاریخ در مقیاسی عظیم تک به فلسفه را توجیه می‌کند، بلکه، آن چیزی است که سالاریمه «اکنش» محسودشده» می‌نامد. – بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. بیابید، درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی، بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی، بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی، بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی، بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی، بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌ها آکسیوم آزادی،

بیابید مبارزان کنشی محسودشده باشیم. درون فلسفه، همان کسانی باشیم که سیمای چنین کنشی را ابدی می‌سازند. همواره آرزو داشته‌ام که عدالت بتواند ادعای همسازری پیوند اجتماعی را بنیان نهد، حال آن‌که آن هنگام فقط قادر است افراطی‌ترین سوبیه‌های عدم‌انسجام و ناپایداری را نام گذاری کند؛ آن‌